بسم الله الرحمن الرحیم

\*سوره الفاتحة\*

\*\*\*بسم الله الرحمن الرحیم(1)

پيام‏ها:

1. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ در آغاز سوره، رمز آن است كه مطالب سوره، از مبدأ حقّ و مظهر رحمت نازل شده است.

2. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ در آغاز كتاب، يعنى هدايت تنها با استعانت از او محقّق مى‏شود. « شايد معناى اينكه مى‏گويند: تمام قرآن در سوره حمد، و تمام سوره حمد در بسم اللَّه، و تمام بسم اللَّه در حرف (باء) خلاصه مى‏شود، اين باشد كه آفرينش هستى و هدايت آن، همه با استمداد از اوست. چنان كه رسالت پيامبر اكرم صلى اللَّه عليه و آله نيز با نام او آغاز گرديد. «اقرأ باسم ربّك»

3. بِسْمِ اللَّهِ كلامى كه سخن خدا با مردم و سخن مردم با خدا، با آن شروع مى‏شود.

4. رحمت الهى همچون ذات او ابدى و هميشگى است. «اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم»

5. بيان رحمت الهى در قالب‏هاى گوناگون، نشانه‏ى اصرار بر رحمت است.(هم قالب «رحمن»، هم قالب «رحيم»)

6. شايد آوردن كلمه رحمن و رحيم در آغاز كتاب، نشانه اين باشد كه قرآن جلوه‏اى از رحمت الهى است، همانگونه كه اصل آفرينش و بعثت جلوه لطف و رحمت اوست. «الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ»

\*\*\*الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ (2) سپاس و ستايش مخصوص خداوندى است كه پروردگار جهانيان است.

نكته‏ها:

«رَبِّ» به كسى گفته مى‏شود كه هم مالك و صاحب چيزى است و هم در رشد و پرورش آن نقش دارد. خداوند هم صاحب حقيقى عالم است و هم مدبّر و پروردگار آن. پس همه هستى حركت تكاملى دارد و در مسيرى كه خداوند معيّن كرده، هدايت مى‏شود.

علاوه بر سوره حمد، چهار سوره‏ى انعام، كهف، سبأ و فاطر نيز با جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ» آغاز گرديده، ولى فقط در سوره حمد بعد از آن «رَبِّ الْعالَمِينَ» آمده است.

مفهوم حمد، تركيبى از مفهوم مدح و شكر است. انسان در برابر جمال و كمال و زيبايى، زبان به ستايش و در برابر نعمت و خدمت و احسان ديگران، زبان به تشكّر مى‏گشايد. خداوند متعال به خاطر كمال و جمالش، شايسته‏ى ستايش و به خاطر احسان‏ها و نعمت‏هايش، لايق شكرگزارى است.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» بهترين نوع تشكّر از خداوند است. هر كس در هر جا، با هر زبانى، هر گونه ستايشى از هر كمال و زيبايى دارد، در حقيقت سرچشمه‏ى آن را ستايش مى‏كند. البتّه حمد خداوند منافات با سپاسگزارى از مخلوق ندارد، به شرط آنكه به امر خدا و در خط و مسير او باشد.

خداوند مسير رشد و تربيت همه را تعيين نموده است:

«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطى‏ كُلَّ شَيْ‏ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدى‏» « طه، 50»پرودگار ما همه‏ى موجودات را نعمت وجود بخشيده و سپس به راه كمالش هدايت نموده است.

او به زنبور عسل ياد داده كه از چه گياهى بمكد و به مورچه آموخته است كه چگونه قوت زمستانى خود را ذخيره كند و بدن انسان را چنان آفريده كه هر گاه كمبود خون پيدا كرد، خون سازى نمايد. چنين خداوندى، شايسته حمد و سپاسگزارى است.

خداوند، پروردگار همه‏ى آفريده‏هاست. «وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْ‏ءٍ» « انعام، 164»

آنچه در آسمان‏ها و زمين و ميان آنهاست، پروردگارشان اوست. «رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما» « شعراء، 24» حضرت على عليه السلام مى‏فرمايد: «من الجمادات و الحيوانات»يعنى او پروردگار جاندار و بى‏جان است.

«لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ» هم آفرينش از اوست و هم اداره‏ى آن، و او پرورش دهنده‏ى همه است.

مراد از «عالمين» يا فقط انسان‏ها هستند، مانند آيه 70 سوره حجر كه قوم لوط به حضرت لوط گفتند: «أَ وَ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعالَمِينَ» آيا ما تو را از ملاقات با مردم نهى نكرديم؟ و يا مراد همه‏ى عوالم هستى است. «عالم» به معناى مخلوقات و «عالمين» به معناى تمام مخلوقات نيز استعمال شده است. از اين آيه فهميده مى‏شود كه تمام هستى يك پروردگار دارد كه اوست و آنچه در جاهليت و در ميان بعضى از ملّت‏ها اعتقاد داشتند كه براى هر نوع از پديده‏ها خدايى است و آن را مدبّر و ربّ النوع آن مى‏پنداشتند، باطل است.

پيام‏ها:

1 . همه ستايش‏ها براى اوست. «الْحَمْدُ لِلَّهِ» « الف و لام در «الحمد» به معناى تمام حمد و جنس ستايش است.»

2. خداوند در تربيت و رشد هستى اجبارى ندارد. زيرا حمد براى كارهاى غير اجبارى است. «الْحَمْدُ لِلَّهِ»

3 . همه هستى زيباست و تدبير همه هستى نيكوست. زيرا حمد براى زيبايى و نيكويى است. «الْحَمْدُ لِلَّهِ»

4. دليل ستايش ما، پروردگارى اوست. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ»

5. رابطه‏ى خداوند با مخلوقات، رابطه‏ى دائمى و تنگاتنگ است. «رَبِّ الْعالَمِينَ» (نقاش و بنّا هنر خود را عرضه مى‏كند و مى‏رود، ولى مربّى بايد هر لحظه نظارت داشته باشد).

6. همه‏ى هستى، تحت تربيت خداوند يكتاست. «رَبِّ الْعالَمِينَ»

7. امكان رشد و تربيت، در همه‏ى موجودات وجود دارد. «رَبِّ الْعالَمِينَ»

8. خداوند هم انسان‏ها را با راهنمايى انبيا تربيت مى‏كند، (تربيت تشريعى) و هم جمادات و نباتات و حيوانات را رشد و پرورش مى‏دهد. (تربيت تكوينى) «رَبِّ الْعالَمِينَ»

9. مؤمنان در آغاز كتاب (قرآن) با نيايش به درگاه خداوند متعال، «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» مى‏گويند و در پايان كار در بهشت نيز، همان شعار را مى‏دهند كه «آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» « يونس، 10»

\*\*\*الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ (3) خدايى كه بخشنده و مهربان است.

نكته‏ها:

كلمه «رحمن» به معناى مبالغه و شدّت در رحمت و گستردگى آن است. از كاربرد دو صفت «رحمن» و «رحيم» در قرآن، استفاده مى‏شود كه رحمانيّت درباره همه‏ى مخلوقات و رحيم بودن، مربوط به انسان و موجودات مكلّف است.

خداوند رحمت را بر خود واجب كرده است، «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلى‏ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» « انعام، 54»

و رحمت او بر همه چيز سايه گسترده است، «وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ‏ءٍ» « اعراف، 156»

همچنين پيامبر و كتاب او مايه رحمتند، «رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ» « انبياء، 107»

آفرينش و پرورش او بر اساس رحمت است و اگر عقوبت نيز مى‏دهد از روى لطف است. بخشيدن گناهان و قبول توبه‏ى بندگان و عيب‏پوشى از آنان و دادن فرصت براى جبران اشتباهات، همه مظاهر رحمت و مهربانى اوست.

پيام‏ها:

1. تدبير و تربيت الهى، همراه محبّت و رحمت است. (در كنار كلمه «ربّ»، كلمه «رحمن» آمده است.) «رَبِّ الْعالَمِينَ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ»

2. هم چنان كه تعليم نيازمند رحم و مهربانى است، «الرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ/ الرحمن، 1- 2» تربيت و تزكيه نيز بايد بر اساس رحم و مهربانى باشد. «رَبِّ الْعالَمِينَ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ»

3. رحمانيّت خداوند، دليل بر ستايش اوست. «الْحَمْدُ لِلَّهِ» «الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ»

\*\*\*مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (4) (خدايى كه) مالك روز جزاست.

نكته‏ها:

مالكيّت خداوند، حقيقى است و شامل احاطه و سلطنت است، ولى مالكيّت‏هاى اعتبارى، از سلطه‏ى مالك خارج مى‏شود و تحت سلطه‏ى واقعى او نيست.

«مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» با آنكه خداوند مالك حقيقى همه چيز در همه وقت است، ولى مالكيّت او در روز قيامت و معاد جلوه‏ى ديگرى دارد در آن روز تمام واسطه‏ها و اسباب قطع مى‏شوند. «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ/ بقره، 166» نسبت‏ها و خويشاوندى‏ها از بين مى‏رود. «فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ» « مؤمنون، 101»

مال و ثروت و فرزندان، ثمرى ندارند. «لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ/ شعراء، 88» بستگان و نزديكان نيز فايده‏اى نمى‏رسانند. «لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحامُكُمْ/ممتحنه، 3» نه زبان، اجازه عذر تراشى دارد و نه فكر، فرصت تدبير. تنها راه چاره لطف خداوند است كه صاحب اختيار آن روز است.

لفظ «دين» در معانى گوناگون به كار رفته است:

الف: مجموعه‏ى قوانين آسمانى. «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ/آل عمران، 19» ب: عمل و اطاعت. «لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ/ زمر، 3» ج: حساب و جزا. «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»

«يَوْمِ الدِّينِ» در قرآن به معناى روز قيامت است كه روز كيفر و پاداش مى‏باشد.«يَسْئَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ» « ذاريات، 12» مى‏پرسند روز قيامت چه وقت است؟

قرآن در مقام معرّفى اين روز، چنين مى‏فرمايد: «ثُمَّ ما أَدْراكَ ما يَوْمُ الدِّينِ. يَوْمَ لا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» « انفطار، 18 19» اى پيامبر! نمى‏دانى روز دين چه روزى است؟ روزى كه هيچ كس براىكسى كارآيى ندارد و آن روز تنها حكم و فرمان با خداست.

«مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» نوعى انذار و هشدار است، ولى با قرار گرفتن در كنار آيه‏ى «الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» معلوم مى‏شود كه بشارت و انذار بايد در كنار هم باشند. نظير آيه شريفه ديگر كه مى‏فرمايد: «نَبِّئْ عِبادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. وَ أَنَّ عَذابِي هُوَ الْعَذابُ الْأَلِيمُ» « حجر، 49 50» به بندگانم خبر ده كه من بسيار مهربان و آمرزنده‏ام، ولى عذاب و مجازات من نيز دردناك است. همچنين در آيه ديگر خود را چنين معرّفى مى‏كند: «قابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقابِ» « غافر، 3» خداوند پذيرنده‏ى توبه مردمان و عقوبت كننده‏ى شديد گناهكاران است.

در اوّلين سوره‏ى قرآن، مالكيتَ خداوند عنوان شده است، «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» و در آخرين سوره، مَلِكيت او. «مَلِكِ النَّاسِ»

پيام‏ها:

1 . خداوند متعال، از جهات مختلف قابل عبادت است و ما بايد حمد و سپاس او را به جا آوريم. به خاطر كمال ذات و صفات او كه «الله» است، به خاطر احسان و تربيت او كه «رَبِّ الْعالَمِينَ» است و به خاطر اميد و انتظار رحم و لطف او كه «الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» است و به خاطر قدرت و هيبت او كه «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است.

2 . قيامت، پرتوى از ربوبيّت اوست. «رَبِّ الْعالَمِينَ» «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»

3. قيامت، جلوه‏اى از رحمت خداوند است. «الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»

\*\*\*إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (5) (خدايا) تنها ترا مى‏پرستيم و تنها از تو يارى مى‏جوئيم.

نكته‏ها:

انسان بايد به حكم عقل، بندگى خداوند را بپذيرد. ما انسان‏ها عاشق كمال هستيم و نيازمند رشد و تربيت، و خداوند نيز جامع تمام كمالات و ربّ همه‏ى هستى است. اگر به مهر و محبّت نيازمنديم او رحمان و رحيم است و اگر از آينده دور نگرانيم، او صاحب اختيار و مالك آن روز است. پس چرا به سوى ديگران برويم؟! عقل حكم مى‏كند كه تنها بايد او را پرستيد و از او كمك خواست. نه بنده هوى و هوس خود بود و نه بنده زر و زور ديگران.

در نماز، گويا شخص نمازگزار به نمايندگى از تمام خداپرستان مى‏گويد: خدايا نه فقط من كه همه‏ى ما بنده توايم، و نه تنها من كه همه‏ى ما محتاج و نيازمند لطف توايم.

خدايا! من كسى جز تو را ندارم «إِيَّاكَ» ولى تو غير مرا فراوان دارى و همه هستى عبد و بنده‏ى تو هستند. «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً/ مريم، 93» در آسمان‏ها و زمين هيچ چيزى نيست مگر اين كه بنده و فرمان بردار تو هستند.

جمله «نَعْبُدُ» هم اشاره به اين دارد كه نماز به جماعت خوانده شود و هم بيانگر اين است كه مسلمانان همگى برادر و در يك خط هستند.

مراحل پرواز معنوى، عبارت است از: ثنا، ارتباط و سپس دعا. بنا بر اين اوّل سوره‏ى حمد ثناست، آيه‏ى «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» ارتباط و آيات بعد، دعا مى‏باشد.

چون گفتگو با محبوب واقعى شيرين است، لذا كلمه «إِيَّاكَ» تكرار شد.

پيام‏ها:

1. ابتدا بايد بندگى خدا كرد، آن گاه از او حاجت خواست. «نَعْبُدُ» «نَسْتَعِينُ»

2. بندگى، تنها در برابر خداوند رواست نه ديگران. «إِيَّاكَ»

3. قوانين حاكم بر طبيعت محترم است، ولى اراده‏ى خداوند حاكم و قوانينِ طبيعى، محكوم هستند. « در نظام خلقت، از اسباب و وسايل بهره‏مند مى‏شويم، امّا مى‏دانيم كارآيى يا بى‏اثرى هر سبب و وسيله‏اى، بدست اوست. او سبب ساز است و سبب سوز.» لذا فقط از او كمك مى‏خواهيم. «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

4. گر چه عبادت از ماست، ولى در عبادت كردن نيز نيازمند كمك او هستيم.«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» « وَ ما كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللَّهُ» اگر هدايت الهى نبود ما هدايت نمى‏يافتيم. اعراف، 43»

5. چون خداوند بيشترين لطف را بر ما كرده، ما بهترين تذلّل را به درگاهش مى‏بريم. «الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ»

6. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» يعنى نه جبر است و نه تفويض. چون مى‏گوييم:«نَعْبُدُ» پس داراى اختيار هستيم و نه مجبور. و چون مى‏گوييم: «نَسْتَعِينُ» پس نياز به او داريم و امور به ما تفويض نشده است.

7. عبادت، مقدّمه و وسيله‏ى استمداد است. ابتدا عبادت آمده آن گاه استمداد.«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

8. شناخت خداوند و صفات او، مقدّمه دست‏يابى به توحيد و يكتاپرستى است.«رَبِّ الْعالَمِينَ، الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، إِيَّاكَ نَعْبُدُ»

9. از آداب دعا و پرستش اين است كه انسان خود را مطرح نكند و خود را در حضور خداوند احساس كند. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»

10. توجّه به معاد، يكى از انگيزه‏هاى عبادت است. «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ»

\*\*\*اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ (6) (خداوندا!) ما را به راه راست هدايت فرما.

نكته‏ها:

در قرآن مجيد دو نوع هدايت مطرح شده است:

الف: هدايت تكوينى، نظير هدايت زنبور عسل كه چگونه از شهد گلها بمكد و چگونه كندو بسازد. و يا هدايت و راهنمايى پرندگان در مهاجرت‏هاى زمستانى و تابستانى. آنجا كه قرآن مى‏فرمايد: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطى‏ كُلَّ شَيْ‏ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدى‏» « طه، 50» بيانگر اين نوع از هدايت است.

ب: هدايت تشريعى كه همان فرستادن انبياى الهى و كتب آسمانى براى هدايت بشر است.

كلمه‏ى «صراط» (صراط» در قيامت نام پلى است بر روى دوزخ كه همه‏ى مردم بايد از روى آن عبور كنند) بيش از چهل مرتبه در قرآن آمده است. انتخاب راه و خط فكرى صحيح، نشانه‏ى شخصيت انسان است.

راههاى متعدّدى در برابر انسان قرار دارد كه او بايد يكى را انتخاب كند:

راه خواسته‏ها و هوس‏هاى خود. راه انتظارات و هوس‏هاى مردم. راه وسوسه‏هاى شيطان. راه طاغوت‏ها. راه نياكان و پيشينيان. راه خدا و اولياى خدا.

انسان مؤمن، راه خداوند و اولياى او را انتخاب مى‏كند كه بر ديگر راهها امتيازاتى دارد:

الف: راه الهى ثابت است، بر خلاف راه‏هاى طاغوت‏ها و هوس‏هاى مردم و هوس‏هاى شخصى كه هر روز تغيير مى‏كنند.

ب: يك راه بيشتر نيست، در حالى كه راه‏هاى ديگر متعدّد و پراكنده‏اند.

ج: در پيمودن آن، انسان به مسير و مقصد مطمئن است.

د: در پيمودن آن، شكست و باخت وجود ندارد.

راه مستقيم، راه خداست. «إِنَّ رَبِّي عَلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» « هود، 56» راه مستقيم، راه انبياست. «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» « يس، 3 4» راه مستقيم، راه بندگى خداست. «وَ أَنِ اعْبُدُونِي هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ» « يس، 61» راه مستقيم، توكّل و تكيه بر خداست. «مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» « آل عمران، 101» راه مستقيم، يكتاپرستى و تنها يارى خواستن از اوست. « بنا بر اينكه الف و لام در «الصراط» اشاره به همان راه يكتاپرستى در آيه قبل باشد.»

راه مستقيم، كتاب خداوند است. « بنا بر روايتى در تفسير مجمع البيان، ج 1، ص 58.»

راه مستقيم، راه فطرت سالم است. « بنا بر روايتى از امام صادق عليه السلام در تفسير صافى، ج 1، ص 86.»

انسان، هم در انتخاب راه مستقيم و هم در تداوم آن بايد از خدا كمك بگيرد.

مانند لامپى كه روشنى خود را هر لحظه از نيروگاه مى‏گيرد.

در راه مستقيم بودن، تنها خواسته‏اى است كه هر مسلمان، در هر نماز از خداوند طلب مى‏كند، حتّى رسول اللَّه صلى اللَّه عليه و آله و ائمّه اطهار عليهم السلام از خداوند ثابت ماندن در راه مستقيم را مى‏خواهند.

انسان بايد همواره، در هر نوع از كارهاى خويش، اعم از انتخاب شغل، دوست، رشته‏ى تحصيلى و همسر، راه مستقيم را از خداوند بخواهد. زيرا چه بسا در عقايد، صحيح فكر كند، ولى در عمل دچار لغزش شود و يا بالعكس. پس هر لحظه، خواستن راه مستقيم از خدا، ضرورى است.

راه مستقيم مراتب و مراحلى دارد. حتّى كسانى كه در راه حقّ هستند، مانند اولياى خداوند، لازم است براى ماندن در راه و زياد شدن نورِ هدايت، دعا كنند.

«وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً»

« كسى كه مى‏گويد («الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ») مراحلى از هدايت را پشت سر گذارده است، بنا بر اين درخواست او، هدايت به مرحله بالاترى است.»

راه مستقيم، همان راه ميانه و وسط است كه حضرت على عليه السلام مى‏فرمايد: «اليمين و الشمال مضلّة و الطريق الوسطى‏ هى الجادّة» « بحار، ج 87، ص 3» انحراف به چپ و راست گمراهى و راه وسط، جاده‏ى هدايت است.

راه مستقيم يعنى ميانه‏روى و اعتدال و احتراز از هر نوع افراط و تفريط، چه در عقيده و چه در عمل. يكى در عقايد از راه خارج مى‏شود و ديگرى در عمل و اخلاق. يكى همه كارها را به خدا نسبت مى‏دهد، گويا انسان هيچ نقشى در سرنوشت خويش ندارد. و ديگرى خود را همه كاره و فعّال ما يشاء دانسته و دست خدا را بسته مى‏داند. يكى رهبران آسمانى را همچون مردمان عادى و گاهى ساحر و مجنون معرّفى مى‏كند و ديگرى آن بزرگواران را در حدّ خدا مى‏پندارد.

يكى زيارت امامان معصوم و شهدا را بدعت مى‏داند و ديگرى حتّى به درخت و ديوار، متوسل شده و ريسمان مى‏بندد. يكى اقتصاد را زير بنا مى‏داند و ديگرى، دنيا و امورات آن را ناديده مى‏انگارد. در عمل نيز يكى غيرت نابجا دارد و ديگرى همسرش را بى حجاب به كوچه و بازار مى‏فرستد. يكى بخل مى‏ورزد و ديگرى بى‏حساب سخاوت به خرج مى‏دهد. يكى از خلق جدا مى‏شود و ديگرى حقّ را فداى خلق مى‏كند. اينگونه رفتار و كردارها، انحراف از مسير مستقيم هدايت است. خداوند دين پا برجا و استوار خود را، راه مستقيم معرّفى مى‏كند. « قُلْ إِنَّنِي هَدانِي رَبِّي إِلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» انعام، 161» در روايات آمده است كه امامان معصوم عليهم السلام مى‏فرمودند:

راه مستقيم، ما هستيم. « تفسير نور الثقلين، ج 1 ص 20»

يعنى نمونه‏ى عينى و عملى راه مستقيم و اسوه و الگو براى قدم برداشتن در راه، رهبران آسمانى هستند. آنها در دستورات خود درباره‏ى تمام مسائل زندگى از قبيل كار، تفريح، تحصيل، تغذيه، انفاق، انتقاد، قهر، صلح و علاقه به فرزند و، نظر داده و ما را به اعتدال و ميانه‏روى سفارش كرده‏اند. « (3). در اين باره مى‏توان به كتاب اصول كافى، باب الاقتصاد فى العبادات مراجعه نمود.» جالب آنكه ابليس در همين صراطِ مستقيم به كمين مى‏نشيند. « شيطان به خدا گفت: ( «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» اعراف، 16» در قرآن و روايات، نمونه‏هاى زيادى آمده كه در آنها به جنبه‏ى اعتدال، تأكيد و از افراط و تفريط نهى شده است. به موارد ذيل توجّه كنيد:

«كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا» « اعراف، 31» بخوريد و بياشاميد، ولى اسراف نكنيد.

«لا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلى‏ عُنُقِكَ وَ لا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ» « اسراء، 29» در انفاق، نه دست بر گردن قفل كن دست‏بسته باش و نه چنان گشاده دستى كن كه خود محتاج شوى.

«الَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كانَ بَيْنَ ذلِكَ قَواماً» « فرقان، 67» مومنان، به هنگام انفاق نه اهل اسرافند و نه اهل بخل، بلكه ميانه‏رو هستند.

«لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا» « اسراء، 110» نماز را نه بلند بخوان و نه آهسته، بلكه با صداى معتدل نماز بخوان.

نسبت به والدين احسان كن «وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً» « بقره، 83» امّا اگر تو را از راه خدا بازداشتند، اطاعت از آنها لازم نيست. «إِنْ جاهَداكَ عَلى‏ أَنْ تُشْرِكَ بِي») ( «فَلا تُطِعْهُما» « لقمان، 15»

پيامبر هم رسالت عمومى دارد «وَ كانَ رَسُولًا نَبِيًّا» « مريم، 51» و هم خانواده خويش را دعوت مى‏كند. «وَ كانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ» « مريم، 15» اسلام هم نماز را سفارش مى‏كند كه ارتباط با خالق است «أَقِيمُوا الصَّلاةَ» و هم زكات را توصيه مى‏كند كه ارتباط با مردم است. «آتُوا الزَّكاةَ» « بقره، 43» نه محبت‏ها شما را از گواهى حقّ منحرف سازد «شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلى‏ أَنْفُسِكُمْ» « نساء، 135» و نه دشمنى‏ها شما را از عدالت دور كند. «وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ» « مائده، 8» مؤمنين هم دافعه دارند «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» و هم جاذبه دارند. «رُحَماءُ بَيْنَهُمْ» « فتح، 9» هم ايمان و باور قلبى لازم است «آمَنُوا» و هم عمل صالح. «عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» « بقره، 25» هم اشك و دعا و درخواست پيروزى از خدا لازم است «رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً» « بقره، 250» و هم صبورى و پايدارى در سختى‏ها. «عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ» « انفال، 65» شب عاشورا امام حسين عليه السلام هم مناجات مى‏كرد و هم شمشير تيز مى‏كرد. روز عرفه و شب عيد قربان، زائر خانه خدا دعا مى‏خواند و روز عيد بايد در قربانگاه با خون آشنا شود.

اسلام مالكيّت را مى‏پذيرد، «الناس مسلّطون على اموالهم» « بحار، ج 2، ص 272» ولى اجازه ضرر زدن به ديگرى را نمى‏دهد و آن را محدود مى‏سازد. «لا ضَرر و لا ضِرار» « كافى، ج 5، ص 28» آرى، اسلام دين يك بعدى نيست كه تنها به جنبه‏اى توجّه كند و جوانب ديگر را فراموش كند، بلكه در هر كارى اعتدال و ميانه‏روى و راه مستقيم را سفارش مى‏كند.

پيام‏ها:

1 . همه‏ى هستى، در مسيرى كه خداوند اراده كرده در حركتند. خدايا! ما را نيز در راهى كه خود دوست دارى قرار بده. «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ»

2 . درخواست هدايت به راه مستقيم، مهم‏ترين خواسته‏ى يكتاپرستان است.(«إِيَّاكَ نَعْبُدُ»«اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ» )

3. براى دست‏يابى به راه مستقيم، بايد دعا نمود. «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ»

4. ابتدا ستايش، آن گاه استمداد و دعا. («الْحَمْدُ لِلَّهِ»«اهْدِنَا» )

5. بهترين نمونه استعانت از خدا، درخواست راه مستقيم است. «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ»

\*\*\*صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لا الضَّالِّينَ (7) (خداوندا! ما را به) راه كسانى كه آنها را مشمول نعمت خود ساختى، (هدايت كن) نه غضب شدگان و نه گمراهان!

نكته‏ها:

اين آيه راه مستقيم را، راه كسانى معرّفى مى‏كند كه مورد نعمت الهى واقع شده‏اند و عبارتند از: انبيا، صدّيقين، شهدا و صالحين. (مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ» كسانى كه خدا و رسول را پيروى كنند، آنان با كسانى هستند كه خدا آنها را نعمت داده است، از پيامبران، راستگويان، شهدا و صالحان. نساء، 69 و آيه 59 سوره مريم) توجّه به راه اين بزرگواران و آرزوى پيمودن آن و تلقين اين آرزو به خود، ما را از خطر كجروى و قرار گرفتن در خطوط انحرافى باز مى‏دارد. بعد از اين درخواست، از خداوند تقاضا دارد كه او را در مسير غضب‏شدگان و گمراهان قرار ندهد. زيرا بنى اسرائيل نيز به گفته قرآن، مورد نعمت قرار گرفتند، ولى در اثر ناسپاسى و لجاجت گرفتار غضب شدند.

قرآن، مردم را به سه دسته تقسيم مى‏نمايد: كسانى كه مورد نعمت هدايت قرار گرفته و ثابت قدم ماندند، غضب شدگان و گمراهان.

مراد از نعمت در «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، نعمتِ هدايت است. زيرا در آيه‏ى قبل سخن از هدايت بود. علاوه بر آنكه نعمت‏هاى مادى را كفّار و منحرفين و ديگران نيز دارند.

هدايت شدگان نيز مورد خطرند و بايد دائماً از خدا بخواهيم كه مسير ما، به غضب و گمراهى كشيده نشود.

مغضوبين در قرآن

در قرآن، افرادى همانند فرعون و قارون و ابو لهب و امّت‏هايى همچون قوم عاد، ثمود و بنى اسرائيل، به عنوان غضب‏شدگان معرّفى شده‏اند. « در آيات متعدّدى از قرآن ويژگى‏هاى گمراهان و غضب شدگان و مصاديق آنها بيان شده است كه براى نمونه به موارد ذيل اشاره مى‏شود:

منافقان و مشركان و بدگمانان به خداوند. نساء، 116 و فتح، 6.كافران به آيات الهى و قاتلان انبياء الهى. بقره، 61.اهل كتاب كه در برابر دعوت به حقّ سركشى كرده‏اند. آل عمران، 110 112.فراريان از جهاد. انفال، 16. پذيرندگان و جايگزين كنندگان كفر با ايمان. بقره، 108 و نحل، 106.پذيرندگان ولايت دشمنان خدا و دوستداران رابطه‏ى با دشمنان خدا. ممتحنه، 1»

بنى اسرائيل كه داستان زندگى و تمدن آنها در قرآن بيان شده است، زمانى بر مردم روزگار خويش برترى داشتند «فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعالَمِينَ» « بقره، 47» لكن بعد از اين فضيلت و برترى، به خاطر كردار و رفتار خودشان، دچار قهر و غضب خداوند شدند «وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ» بقره، 61» اين تغيير سرنوشت، به علّت تغيير در رفتار و كردار آنان بوده است. دانشمندان يهود، دستورات و قوانين آسمانى تورات را تحريف كردند، «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ» « نساء، 46» و تجّار و ثروتمندان آنان نيز به ربا و حرام‏خوارى و رفاه‏طلبى روى آوردند، «أَخْذِهِمُ الرِّبَوا» « نساء، 161» و عامّه مردم نيز در برابر دعوت به جهاد و مبارزه، از روى تن‏پرورى و ترس، از رفتن به جبهه نبرد و ورود به سرزمينِ مقدّس، سر باز زدند. «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقاتِلا إِنَّا هاهُنا قاعِدُونَ» « مائده، 24» به خاطر اين انحرافات، خدا آنان را از اوج عزّت و فضيلت، به نهايت ذلّت و سرافكندگى مبتلا ساخت.

ما در هر نماز، از خداوند مى‏خواهيم كه مانند غضب‏شدگان نباشيم. يعنى نه اهل تحريف آيات و نه اهل ربا و نه اهل فرار از جهاد در راه حقّ، و همچنين از گمراهان نباشيم، آنان كه حقّ را رها كرده و به سراغ باطل مى‏روند و در دين و باور خود غلوّ و افراط كرده و يا از هوى و هوس خود و يا ديگران پيروى مى‏كنند. « قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ») بگو: اى اهل كتاب! در دينتان به ناحقّ غلوّ نكنيد و به دنبال خواهش‏هاى گمراهانِ پيش از خود نرويد، كه آنان افراد زيادى را گمراه كرده و از راه راست گمراه شده‏اند. مائده، 77»

انسان در اين سوره، عشق و علاقه و تولّاى خود را به انبيا و شهدا و صالحان و راه آنان، اظهار و ابراز داشته و از مغضوبان و گمراهان تاريخ نيز برائت و دورى مى‏جويد و اين مصداق تولّى و تبرّى است.

ضالّين در قرآن

«ضلالت» كه حدود دويست مرتبه اين واژه با مشتقاتش در قرآن آمده است.

گاهى در مورد تحيّر بكار مى‏رود، «وَ وَجَدَكَ ضَالًّا» « ضحى، 7» و گاهى به معناى ضايع شدن است، «أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ» « محمّد، 1» ولى اكثراً به معناى گمراهى و همراه با تعبيرات گوناگونى نظير: «ضَلالٍ مُبِينٍ»، «ضَلالٍ بَعِيدٍ»، «ضَلالِكَ الْقَدِيمِ» به چشم مى‏خورد.

در قرآن افرادى به عنوان گمراه معرّفى شده‏اند، از جمله: كسانى كه ايمان خود را به كفر تبديل كردند« مَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمانِ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِيلِ/بقره، 108»، مشركان« وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا بَعِيداً/ نساء، 116»، كفار« وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ... فَقَدْ ضَلَّ/نساء، 136»، عصيان‏گران« وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ/ احزاب، 36»، مسلمانانى كه كفّار را سرپرست و دوست خود گرفتند« لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِياءَ...وَ مَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِيلِ/ ممتحنه، 1»، كسانى كه مردم را از راه خدا باز مى‏دارند، كسانى كه به خدا يا رسول خدا توهين مى‏كنند، آنان كه حقّ را كتمان مى‏كنند و كسانى كه از رحمت خدا مأيوسند.

در قرآن نام برخى به عنوان گمراه كننده آمده است، از قبيل: ابليس، فرعون، سامرى، دوست بد، رؤسا و نياكان منحرف.

گمراهان خود بستر و زمينه‏ى انحراف را فراهم و گمراه كنندگان از اين بسترها و شرايط آماده، استفاده مى‏كنند. بسترهاى انحراف در قرآن عبارتند از: هوسها، « اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ/جاثيه، 23»، بت‏ها« جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ/ ابراهيم، 30»، گناهان « وَ ما يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِينَ/بقره، 26»، پذيرش ولايت باطل« أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ» حج، 4»، جهل و نادانى« وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ» بقره، 198».

پيام‏ها:

1 . انسان در تربيت، نيازمند الگو مى‏باشد. انبيا، شهدا، صدّيقين و صالحان، نمونه‏هاى زيباى انسانيّت‏اند. «صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»

2. آنچه از خداوند به انسان مى‏رسد، نعمت است. قهر و غضب را خود به وجود مى‏آوريم. « درباره نعمت «أنعَمتَ» بكار رفته، ولى در مورد عذاب، نفرمود: «غَضبتَ» تو غضب كردى » «أَنْعَمْتَ، «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»

3. ابراز تنفّر از مغضوبان و گمراهان، جامعه اسلامى را در برابر پذيرش حكومت آنان، مقاوم و پايدار مى‏كند. «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ» « قرآن سفارش كرده است: «لا تَتولّوا قوماً غَضِب اللَّه عليهم» هرگز سرپرستى گروه غضب شدگان الهى را نپذيريد. ممتحنه، 13»

بسم الله الرحمن الرحیم

\* سوره ی مبارکه ی بقره \*

**\*\*\*محتواى سوره بقره**

اين سوره كه طولانى‏ترين سوره‏هاى قرآن مجيد است مسلما يك جا نازل نشده، بلكه در فواصل مختلف، و به مناسبتهاى نيازهاى گوناگون جامعه اسلامى، در مدينه نازل گرديده است.

ولى با اين حال جامعيت آن از نظر اصول اعتقادى اسلام و بسيارى از مسائل عملى (عبادى، اجتماعى، سياسى و اقتصادى) قابل انكار نيست.

چه اينكه در اين سوره:

1. بحثهايى پيرامون توحيد و شناسايى خدا مخصوصا از طريق مطالعه اسرار آفرينش آمده است.

2. بحثهايى در زمينه معاد و زندگى پس از مرگ، مخصوصا مثالهاى حسى آن مانند داستان ابراهيم و زنده شدن مرغها و داستان عزيز.

3. بحثهايى در زمينه اعجاز قرآن و اهميت اين كتاب آسمانى.

4. بحثهايى بسيار مفصل و طولانى درباره يهود و منافقان و موضع‏گيريهاى خاص آنها در برابر اسلام و قرآن، و انواع كارشكنيهاى آنان در اين رابطه.

5. بحثهايى در زمينه تاريخ پيامبران بزرگ مخصوصا ابراهيم ع و موسى ع.

6. بحثهايى در زمينه احكام مختلف اسلامى از جمله نماز، روزه، جهاد در راه خدا، حج و تغيير قبله، ازدواج و طلاق، احكام تجارت و دين، و قسمت مهمى از احكام ربا و مخصوصا بحثهاى فراوانى در زمينه انفاق در راه خدا، و همچنين مساله قصاص و تحريم قسمتى از گوشتهاى حرام و قمار و شراب و بخشى از احكام وصيت و مانند آن.

و اما نامگذارى اين سوره به" البقره" به خاطر داستانى است در مورد گاو بنى اسرائيل كه شرح آن در آيات 67 تا 73 به خواست خدا خواهد آمد.

**\*\*\*فضيلت اين سوره**

در فضيلت اين سوره روايات پر اهميتى در منابع اسلامى نقل شده است:

از جمله مرحوم" طبرسى" در" مجمع البيان" از پيامبر اكرم ص چنين نقل مى‏كند كه پرسيدند:

اى سورة القرآن افضل؟ قال: البقرة، قيل اى آية البقرة افضل؟ قال آية الكرسى:

کداميك از سوره‏هاى قرآن از همه برتر است؟

فرمود: سوره بقره، عرض كردند كدام آيه از آيات سوره بقره افضل است؟ فرمود:آية الكرسی « نور الثقلين جلد اول ص 26 و مجمع البيان جلد اول صفحه 32».

\*\*\* افضليت اين سوره ظاهرا به خاطر جامعيت آنست، و افضل بودن آية الكرسى به خاطر محتواى توحيدى خاص آن مى‏باشد كه به خواست خدا در تفسير آن خواهد آمد.

و اين منافات ندارد كه بعضى از سوره‏هاى ديگر قرآن از جهات ديگرى برترى داشته باشند، چرا كه از ديدگاههاى مختلف به آنها نظر شده است.

\*\*\*و نيز از امام" على بن الحسين ع" از پيامبر اكرم ص چنين نقل شده است كه فرمود: كسى كه چهار آيه از آغاز سوره بقره و آية الكرسى و دو آيه بعد از آن و سه آيه از آخر آن را بخواند هرگز در جان و مال خود ناخوش‏آيندى نخواهد ديد، و شيطان به او نزديك نمى‏شود، و قرآن را فراموش نخواهد كرد « كتاب ثواب الاعمال (طبق نقل نور الثقلين ج 1 ص 26».

\*\*\* در اينجا لازم مى‏دانيم كه اين حقيقت مهم را تكرار كنيم، كه ثوابها و فضيلتها و پاداشهاى مهمى كه براى تلاوت قرآن يا سوره‏ها و آيات خاصى نقل شده هرگز مفهومش اين نيست كه انسان آنها را به صورت اوراد بخواند و تنها به گردش زبان قناعت كند. بلكه خواندن قرآن براى فهميدن، و فهميدن براى انديشيدن، و انديشيدن براى عمل است.

اتفاقا هر فضيلتى درباره سوره‏اى يا آيه‏اى ذكر شده تناسب بسيار زيادى با محتواى آن سوره يا آيه دارد.

مثلا در فضيلت سوره" نور" چنين مى‏خوانيم كه هر كس بر آن مداومت كند خداوند او و فرزندانش را از آلودگى به" زنا" حفظ مى‏كند.

اين به خاطر آنست كه محتواى سوره نور دستورات مهمى در زمينه مبارزه با انحرافات جنسى دارد: دستور به تسريع ازدواج افراد مجرد، دستور به حجاب، دستور به ترك چشم‏چرانى و نگاههاى هوس‏آلود، دستور به ترك شايعه‏پراكنى و نسبتهاى ناروا، و بالاخره دستور به اجراى حد شرعى درباره زنان و مردان زنا كار.

بديهى است اگر محتواى اين سوره در جامعه يا خانواده‏اى پياده شود آلودگى به زنا نخواهد بود.

همچنين آياتى از سوره بقره كه در بالا اشاره شد و اتفاقا همه در زمينه توحيد و ايمان به غيب، و خداشناسى و پرهيز از وسوسه‏هاى شيطانى است، اگر كسى بخواند و محتواى آن را در عمق جانش پياده كند، مسلما آن فضائل را خواهد داشت.

درست است كه خواندن قرآن به هر حال ثواب دارد، ولى ثواب اصلى و اساس و آثار سازنده هنگامى خواهد بود كه مقدمه‏اى براى انديشه و عمل باشد.

[سوره البقرة (2): آيات 1 تا 2]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الم (1) ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ(2)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشايشگر

1. الم.

2. اين كتاب با عظمتى است كه شك در آن راه ندارد، و مايه هدايت پرهيزكاران است.

تفسير:

\*\*\* تحقيق درباره حروف مقطعه قرآن

در آغاز بيست و نه سوره از سوره‏هاى قرآن با حروف مقطعه برخورد مى‏كنيم و چنان كه از نامش پيدا است اين حروف حروفى بريده از هم به نظر مى‏رسد، و كلمه مفهومى را ظاهرا نمى‏سازد.

حروف مقطعه قرآن هميشه جزء كلمات اسرار آميز قرآن محسوب مى‏شده، و مفسران براى آن تفسيرهاى متعددى ذكر كرده‏اند، و با گذشت زمان و تحقيقات جديد دانشمندان تفسيرهاى تازه‏اى براى آن پيدا مى‏شود.

جالب اينكه در هيچيك از تواريخ نديده‏ايم كه عرب جاهلى و مشركان وجود حروف مقطعه را در آغاز بسيارى از سوره‏هاى قرآن بر پيغمبر ص خرده بگيرند، و آن را وسيله‏اى براى استهزاء و سخريه قرار دهند، و اين خود مى‏رساند كه گويا آنها نيز از اسرار وجود حروف مقطعه كاملا بى‏خبر نبوده‏اند.

درباره‏ى حروف مقطّعه، اقوال مختلفى گفته شده است، از جمله:

1

1. قرآن، معجزه‏ى الهى از همين حروف الفبا تأليف يافته كه در اختيار همه است، اگر مى‏توانيد شما نيز از اين حروف، كلام معجزه‏آميز بياوريد.

2. اين حروف، نام همان سوره‏اى است كه در ابتدايش آمده است.

3. اين حروف، اشاره به اسم اعظم الهى دارد. « تفسير نور الثقلين»

4. اين حروف، نوعى سوگند و قسم الهى است. « بحار، ج 88، ص 7»

5. اين حروف، از اسرار بين خداوند و پيامبر است. « بحار، ج 89، ص 384»

6. و مطابق بعضى روايات رموزى است كه كسى جز خداوند نمى‏داند. « تفسير مجمع البيان»

امّا شايد بهترين نظر همان وجه اوّل باشد. اين حروف اشاره به اين است كه اين كتاب آسمانى با آن عظمت و اهميتى كه تمام سخنوران عرب و غير عرب را متحير ساخته، و دانشمندان را از معارضه با آن عاجز نموده است، از نمونه همين حروفى است كه در اختيار همگان قرار دارد در عين اينكه قرآن از همان حروف" الف باء" و كلمات معمولى تركيب يافته، به قدرى كلمات آن موزون است و معانى بزرگى در بر دارد، كه در اعماق دل و جان انسان نفوذ مى‏كند، روح را مملو از اعجاب و تحسين مى‏سازد، و افكار و عقول را در برابر خود وادار به تعظيم مى‏نمايد، جمله‏بنديهاى مرتب و كلمات آن در بلندترين پايه قرار گرفته و معانى بلند را در قالب زيباترين الفاظ مى‏ريزد، كه همانند و نظير ندارد.

فصاحت و بلاغت قرآن بر كسى پوشيده نيست، اين گفته صرف ادعا نمى‏باشد زيرا آفريدگار جهان همان كسى كه اين كتاب را بر پيامبر نازل كرده همه انسانها را دعوت به مقابله به مثل نموده است و از آنها خواسته كه همانند آن، يا لا اقل يك سوره مثل آن را، بياورند، او دعوت نموده است كه عموم جهانيان (جن و انس) با همكارى و هم فكرى اگر مى‏توانند مانند آن را بياورند اما همه عاجز و ناتوان ماندند، و اين نشان مى‏دهد كه مولود فكر آدمى نيست.

درست همانطور كه خداوند بزرگ از خاك، موجوداتى همچون انسان، با آن ساختمان شگفت‏انگيز، و انواع پرندگان زيبا، و جانداران متنوع، و گياهان و گلهاى رنگارنگ، مى‏آفريند و ما از آن كاسه و كوزه و مانند آن مى‏سازيم، همچنين خداوند از حروف الفبا و كلمات معمولى، مطالب و معانى بلند را در قالب الفاظ زيبا و كلمات موزون ريخته و اسلوب خاصى در آن بكار برده كه همه انگشت حيرت به دندان گرفته‏اند، آرى همين حروف در اختيار انسانها نيز هست ولى توانايى ندارند كه تركيبها و جمله‏بنديهايى بسان قرآن ابداع كنند.

عصر طلايى ادبيات عرب

جالب توجه اينكه: عصر جاهليت يك عصر طلايى از نظر ادبيات بود، همان اعراب باديه‏نشين، همان پا برهنه‏ها و نيمه وحشى‏ها با تمام محروميتهاى اقتصادى و اجتماعى دلهايى سرشار از ذوق ادبى و سخن سنجى داشتند، به طورى كه امروز، اشعارى كه يادگار آن دوران طلايى است، از اصيلترين و پرمايه‏ترين اشعار عرب محسوب مى‏شود، و ذخائر گرانبهايى براى علاقمندان ادبيات عربى اصيل است، اين خود بهترين دليل براى نبوغ ادبى و ذوق سخن‏پرورى اعراب در آن دوران مى‏باشد.

عربها در زمان جاهليت يك بازار بزرگ سال به نام" بازار عكاظ" داشتند كه در عين حال يك" مجمع مهم ادبى" و كنگره سياسى و قضايى نيز محسوب مى‏باشد.

در اين بازار علاوه بر فعاليتهاى اقتصادى عاليترين نمونه‏هاى نظم و نثر عربى از طرف شعراء و سخنسرايان توانا، در اين كنگره بزرگ عرضه مى‏گرديد، و بهترين آنها به عنوان" شعر سال" انتخاب مى‏شد كه هفت قطعه (يا ده قطعه) آن به نام" سبعه" يا" عشره معلقه" معروف است، و البته موفقيت در اين مسابقه بزرگ ادبى افتخار بزرگى براى سراينده آن شعر و قبيله‏اش بود.

در چنان عصرى قرآن آنها را دعوت به مقابله به مثل كرد و همه از آوردن مانند آن اظهار عجز كردند، و در برابر آن زانو زدند (شرح بيشتر در زمينه تحدى قرآن و ناتوان ماندن از آوردن مثل آن را ذيل آيه 23 همين سوره خواهيد خواند.)

**شاهد گويا**

1

گواه زنده اين تفسير براى حروف مقطعه حديثى است كه از على بن الحسين ع امام سجاد ع رسيده است آنجا كه مى‏فرمايد:

كذب قريش و اليهود بالقرآن و قالوا هذا سحر مبين، تقوله، فقال اللَّه:" الم ذلِكَ الْكِتابُ ...":

اى يا محمد هذا الكتاب الذى انزلته اليك هو الحروف المقطعة التي منها الف و لام و م و هو بلغتكم و حروف هجائكم فاتوا بمثله ان كنتم صادقين ...:

"قريش و يهود به قرآن نسبت ناروا دادند گفتند: قرآن سحر است، آن را خودش ساخته و به خدا نسبت داده است، خداوند به آنها اعلام فرمود:" الم ذلِكَ الْكِتابُ" يعنى: اى محمد كتابى كه بر تو فرو فرستاديم از همين حروف مقطعة (الف- لام- م) و مانند آن است كه همان حروف الفباى شما است" « تفسير برهان جلد اول صفحه 54».

شاهد ديگر: حديثى است كه از امام على ابن موسى الرضا ع رسيده است آنجا كه مى‏فرمايد:

... ثم قال ان اللَّه تبارك و تعالى انزل هذا القرآن بهذه الحروف التي يتداولها جميع العرب ثم قال: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى‏ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ ...

... "خداوند بزرگ قرآن را نازل فرمود با همين حروفى كه جميع عرب با آن تكلم مى‏كنند، سپس فرمود: بگو اگر انس و جن با هم همكارى كنند كه مثل قرآن را بياورند توانايى بر آن را ندارند ..." «توحيد صدوق صفحه 162 چاپ 1375 هجرى قمرى»

نكته ديگرى كه اين نظريه را درباره معنى حروف مقطعه قرآن تأييد مى‏كند اين است كه در 24 مورد از آغاز سوره‏هايى كه با اين حروف شروع شده است، بلافاصله سخن از قرآن و عظمت آن به ميان آمده، اين خود نشان مى‏دهد كه ارتباطى ميان اين دو، (حروف مقطعه و عظمت قرآن) موجود است.

اينك چند نمونه از آنها را در اينجا مى‏آوريم:

1. الر كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (هود: 1- 2)

2. طس تِلْكَ آياتُ الْقُرْآنِ وَ كِتابٍ مُبِينٍ (نمل- 1 و 2)

3. الم تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ الْحَكِيمِ (لقمان- 1 و 2)

4. المص كِتابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ (اعراف- 1 و 2)

در تمام اين موارد و موارد بسيار ديگر از آغاز سوره‏هاى قرآن پس از ذكر حروف مقطعه سخن از قرآن به ميان آمده، و از عظمت آن بحث شده است.

بعد از بيان حروف مقطعه قرآن اشاره به عظمت اين كتاب آسمانى كرده مى‏گويد:" اين همان كتاب با عظمت است كه هيچگونه ترديد در آن وجود ندارد" (ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ)

اين تعبير ممكن است اشاره به آن باشد كه خداوند به پيامبر خويش وعده داده كتابى براى راهنمايى انسانها بر او نازل كند كه براى همه حق طلبان مايه هدايت و براى حقيقت‏جويان جاى ترديد در آن نباشد، و اكنون به وعده خود وفا كرده است.

اما اينكه مى‏گويد هيچگونه شك و ترديد در آن وجود ندارد اين يك ادعا نيست بلكه منظور اين است كه محتواى قرآن آن چنان است كه خود شهادت بر حقانيت خويش مى‏دهد، و" همچون طبله عطار است خاموش و هنرنماى" و به تعبير ديگر: آن چنان آثار صدق و عظمت و انسجام و استحكام و عمق معانى و شيرينى و فصاحت لغات و تعبيرات در آن نمايان است كه هر گونه وسوسه و شك را از خود دور مى‏كند، و مصداق" آنجا كه عيان است چه حاجت به بيان است" مى‏باشد.

2

جالب اينكه گذشت زمان نه تنها طراوت آن را نمى‏كاهد، بلكه با پيشرفت علوم و برداشته شدن پرده از روى اسرار كائنات حقائق قرآن روشنتر مى‏گردد، و هر قدر علم به سوى تكامل پيش مى‏رود درخشش اين آيات بيشتر مى‏شود.

اين يك ادعا نيست، واقعيتى است كه به خواست خدا در لابلاى همين كتاب تفسير به آن پى خواهيم برد.

نكته‏ها:

**1. چرا اشاره به دور؟**

3

- مى‏دانيم كلمه" ذلك" در لغت عرب اسم اشاره بعيد است، بنا بر اين ذلِكَ الْكِتابُ مفهومش" آن كتاب" است، در حالى كه در اينجا بايد از اشاره به نزديك استفاده مى‏شد، و" هذا الكتاب" مى‏گفت چرا كه قرآن در دسترسى مردم قرار گرفته بود.

اين به خاطر آن است كه گاهى از اسم اشاره بعيد براى بيان عظمت چيز يا شخصى استفاده مى‏شود، يعنى آن قدر مقام آن بالا است كه گويى در نقطه دور دستى در اوج آسمانها، قرار گرفته است، در تعبيرات فارسى نيز نظير آن را داريم فى المثل در حضور افراد بزرگ مى‏گوئيم:" اگر آن سرور اجازه دهند چنين كار را مى‏كنيم". در حالى كه بايد اين سرور گفته شود، اين تنها براى بيان عظمت و بلندى مقام است.

در بعضى ديگر از آيات قرآن تعبير به" تلك" شده كه آنهم اشاره بعيد است مانند تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ الْحَكِيمِ" (لقمان آيه 2)

**2. معنى كتاب**

4

"كتاب" به معنى مكتوب و نوشته شده است، و بدون ترديد منظور از كتاب در آيه مورد بحث قرآن مجيد است.

در اينجا اين سؤال پيش مى‏آيد كه مگر تمام قرآن در آن روز نوشته شده بود؟

در پاسخ اين سؤال مى‏گوئيم نوشته شدن تمام قرآن لازم نيست، چرا كه قرآن هم به كل اين كتاب گفته مى‏شود و هم به اجزاء آن.

به علاوه" كتاب" گاهى به معنى وسيعترى اطلاق مى‏شود به معنى مطالبى كه درخور نوشتن است و به صورت مكتوب بيرون خواهد آمد، هر چند تا آن زمان نوشته نشده باشد، در سوره ص آيه 29 مى‏خوانيم: كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ:" اين كتابى است كه بر تو نازل كرديم، كتابى است پر بركت تا مردم در آيات آن بينديشند" مسلم است كه قرآن قبل از نزولش به صورت نوشته‏اى در ميان انسانها وجود نداشت.

اين احتمال نيز وجود دارد كه تعبير به كتاب اشاره به مكتوب بودنش در" لوح محفوظ" باشد (درباره لوح محفوظ در جاى خود بحث خواهيم كرد) « به جلد دهم تفسير نمونه صفحه 241 مراجعه شود (ذيل آيه 39 سوره رعد.)»

**3. هدايت چيست؟**

5

كلمه" هدايت" در قرآن در مورد فراوانى استعمال شده است ولى ريشه و اساس همه آنها به دو معنى بازگشت مى‏كند:

1." هدايت تكوينى" كه در تمام موجودات جهان وجود دارد (منظور از هدايت تكوينى رهبرى موجودات به وسيله پروردگار زير پوشش نظام آفرينش و قانونمنديهاى حساب شده جهان هستى است.)

قرآن مجيد در اين زمينه از زبان موسى ع مى‏گويد: رَبُّنَا الَّذِي أَعْطى‏ كُلَّ شَيْ‏ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدى‏:" پروردگار ما همان كسى است كه همه چيز را آفريد و سپس آن را هدايت كرد" (طه- 50)

2." هدايت تشريعى" كه به وسيله پيامبران و كتابهاى آسمانى انجام مى‏گيرد و انسانها با تعليم و تربيت آنان در مسير تكامل پيش مى‏روند، شاهد آن نيز در قرآن فراوان است از جمله مى‏خوانيم: وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا:

" آنها را راهنمايانى قرار داديم كه به فرمان ما مردم را هدايت مى‏كنند" (انبياء- 73)

**4. چرا هدايت قرآن ويژه پرهيزكاران است؟**

6

مسلما قرآن براى هدايت همه جهانيان نازل شده، ولى چرا در آيه فوق هدايت قرآن مخصوص پرهيزكاران معرفى گرديده؟

علت آن اين است كه تا مرحله‏اى از تقوا در وجود انسان نباشد (مرحله تسليم در مقابل حق و پذيرش آنچه هماهنگ با عقل و فطرت است) محال است انسان از هدايت كتابهاى آسمانى و دعوت انبياء بهره بگيرد.

به تعبير ديگر: افراد فاقد ايمان دو گروهند: گروهى هستند كه در جستجوى حقند و اين مقدار از تقوا در دل آنها وجود دارد كه هر جا حق را ببينند پذيرا مى‏شوند.

گروه ديگرى افراد لجوج و متعصب و هوا پرستى هستند كه نه تنها در جستجوى حق نيستند بلكه هر جا آن را بيابند براى خاموش‏كردنش تلاش مى‏كنند.

مسلما قرآن و هر كتاب آسمانى ديگر تنها به حال گروه اول مفيد بوده و هست و گروه دوم از هدايت آن بهره‏اى نخواهند گرفت.

و باز به تعبير ديگر: علاوه بر" فاعليت فاعل"،" قابليت قابل" نيز شرط است، هم در هدايت تكوينى و هم در هدايت تشريعى.

زمين شوره‏زار هرگز سنبل بر نيارد، اگر چه هزاران مرتبه باران بر آن ببارد، بلكه بايد زمين آماده باشد تا از قطرات زنده كننده باران بهره گيرد.

سرزمين وجود انسانى نيز تا از لجاجت و عناد و تعصب پاك نشود، بذر هدايت را نمى‏پذيرد، و لذا خداوند مى‏فرمايد:

" قرآن هادى و راهنماى متقيان است".

پيام‏ها:

1. قرآن در عظمت، مقامى بس والا دارد. «ذلِكَ» « در ادبيات عرب، «ذلك» اسم اشاره به دور است. در اينجا به قرآن كه در پيش روى ماست، با «ذلك» اشاره مى‏كند كه حكايت از عظمتِ دست نايافتنى قرآن مى‏كند.»

2. راهنما بايد در روش دعوت و محتواى برنامه خود، قاطع و استوار باشد. جمله‏ى «لا رَيْبَ فِيهِ» نشانگر استوارى و استحكام قرآن است.

7

3. توانِ قرآن بر هدايت پرهيزكاران، خود بهترين دليل بر اتقان و حقّانيت آن است. «هُدىً لِلْمُتَّقِينَ»

4. قرآن، مايه هدايت خالص و بدون هيچگونه ضلالت و سردرگمى است.«لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً»

5. تنها افراد پاك و پرهيزكار، از هدايت قرآن بهره‏مند مى‏شوند. «هُدىً لِلْمُتَّقِينَ» هر كس كه ظرف دلش پاكتر باشد، بهره‏مندى و نورگيرى او بيشتر است.

[سوره البقرة (2): آيه 3]

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ(3)

(متّقين) كسانى هستند كه به غيب ايمان دارند و نماز را به پاى مى‏دارند و از آنچه به آنان روزى داده‏ايم، انفاق مى‏كنند.

نكته‏ها:

قرآن، هستى را به دو بخش تقسيم مى‏كند: عالم غيب (غيب به خداوند متعال، فرشتگان، معاد و حضرت مهدى عليه السلام اطلاق شده است) و عالم شهود. متّقين به كلّ هستى ايمان دارند، ولى ديگران تنها آنچه را قبول مى‏كنند كه برايشان محسوس باشد. حتّى توقّع دارند كه خدا را با چشم ببينند و چون نمى‏بينند، نمى‏خواهند به او ايمان آورند. چنان كه برخى به حضرت موسى گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً/بقره، 55» ما هرگز به تو ايمان نمى‏آوريم، مگر آنكه خداوند را آشكارا مشاهده كنيم.

8

اين افراد درباره‏ى قيامت نيز مى‏گويند: «ما هِيَ إِلَّا حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما يُهْلِكُنا إِلَّا الدَّهْرُ/ جاثيه، 24»»

جز اين دنيا كه ما در آن زندگى مى‏كنيم، دنياى ديگرى نيست، مى‏ميريم و زنده مى‏شويم و اين روزگار است كه ما را از بين مى‏برد، چنين افرادى هنوز از مدار حيوانات نگذشته‏اند و راه شناخت را منحصر به محسوسات مى‏دانند و مى‏خواهند همه چيز را از طريق حواسّ درك کنند.

متّقين نسبت به جهان غيب ايمان دارند، كه برتر از علم و فراتر از آن است. در درونِ ايمان، عشق، علاقه، تعظيم، تقديس و ارتباط نهفته است، ولى در علم، اين مسائل نيست.

پیامها:

9

1. ايمان، از عمل جدا نيست. در كنار ايمان به غيب، وظايف و تكاليف عملى مؤمن بازگو شده است. «يُؤْمِنُونَ»،«يُقِيمُونَ»،«يُنْفِقُونَ»

2. اساسى‏ترين اصل در جهان‏بينى الهى آن است كه هستى، منحصر به محسوسات نيست. «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»

3. بعد از اصل ايمان، مهم‏ترين اصل عملى، اقامه‏ى نماز و انفاق است. «يُؤْمِنُونَ»، «يُقِيمُونَ»، «يُنْفِقُونَ» (در جامعه‏ى الهى كه حركت و سير الى اللَّه دارد، اضطراب‏ها و ناهنجارى‏هاى روحى و روانى و كمبودهاى معنوى، با نماز تقويت و درمان مى‏يابد و خلأهاى اقتصادى و نابسامانى‏هاى ناشى از آن، با انفاق پر و مرتفع مى‏گردد.

4. برگزارى نماز، بايد دائمى باشد نه موسمى و مقطعى. «يُقِيمُونَ الصَّلاةَ» « يُقِيمُونَ فعل مضارع است و فعل مضارع دلالت بر استمرار و دوام دارد »

5. در انفاق نيز بايد ميانه‏رو باشيم. «مِمَّا رَزَقْناهُمْ» « ممّا، (مِن ما) است و يكى از معانى «مِن» بعض است. يعنى بعضى از آنچه روزى كرده‏ايم نه همه را انفاق مى‏كنند.»

6. از هر چه خداوند عطا كرده (علم، آبرو، ثروت، هنر و) به ديگران انفاق كنيم«مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ/ در اينگونه موارد كلمه «ما» در ادبيات عرب به معناى هر چيز است.» امام صادق عليه السلام مى‏فرمايد: از آنچه به آنان تعليم داده‏ايم در جامعه نشر مى‏دهند« بحار، ج 2، ص 17».

7. انفاق بايد از مال حلال باشد، چون خداوند رزق هر كس را از حلال مقدّر مى‏كند«رَزَقْناهُمْ» «رزق، به نعمت دائمى كه براى ادامه‏ى حيات طبق احتياج داده مى‏شود، اطلاق مى‏گردد و قيد تداوم و به اندازه‏ى احتياج، آن را از مفاهيمِ احسان، اعطاء، نصيب، انعام و حظّ، جدا مى‏كند. التحقيق فى كلمات القرآن، ج 4، ص 114»

8. با انفاق كردن مغرور نشويم. اگر باور كنيم كه همه نعمت‏ها از خداست، بهتر مى‏توانيم قسمتى از آن را انفاق كنيم. «مِمَّا رَزَقْناهُمْ»

[سوره البقرة (2): آيه 4]

وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (4) و آنان به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پيش از تو (بر پيامبران) نازل گرديده، ايمان دارند و هم آنان به آخرت (نيز) يقين دارند.

نكته‏ها:

ابزار شناخت انسان، محدود به حس و عقل نيست، بلكه وحى نيز يكى از راههاى شناخت است كه متّقين به آن ايمان دارند. انسان در انتخاب راه، بدون راهنما دچار تحيّر و سرگردانى مى‏شود. بايد انبيا دست او را بگيرند و با منطق و معجزه و سيره‏ى عملى خويش، او را به سوى سعادت واقعى راهنمايى كنند.

از اين آيه و دو آيه قبل بدست مى‏آيد كه خشوع در برابر خداوند متعال (نماز) و داشتن روحيّه ايثار و انفاق و تعاون و حفظ حقوق ديگران و اميد به آينده‏اى روشن و پاداش‏هاى بزرگ الهى، از آثار تقوى است.

10

پيام‏ها:

1. ايمان به تمام انبيا و كتب آسمانى، لازم است. زيرا همه آنان يك هدف را دنبال مى‏كنند. «يُؤْمِنُونَ»، «ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ»

11

2. تقواى واقعى، بدون يقين به آخرت ظهور پيدا نمى‏كند. «بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»

3. احترام قرآن، قبل از كتب ديگر است.«بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ»

4. پيامبر اسلام، آخرين پيامبر الهى است. كلمه «مِنْ قَبْلِكَ» بدون ذكر «مِنْ بَعْدِكَ» نشانه‏ى خاتميّت پيامبر اسلام و قرآن است.

[سوره البقرة (2): آيه 5]

أُولئِكَ عَلى‏ هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (5) تنها آنان از جانب پروردگارشان بر هدايتند و آنان همان رستگاران هستند.

نكته‏ها:

12

پاداش اهل تقوى كه به غيب ايمان دارند و اهل نماز و انفاق و يقين به آخرت هستند، رستگارى و فلاح است. رستگارى، بلندترين قلّه سعادت است. زيرا خداوند هستى را براى بشر آفريده « خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً/ بقره، 29» و بشر را براى عبادت « وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُون/ ذاريات، 56» و عبادت را براى رسيدن به تقوى « اعْبُدُوا رَبَّكُمُ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ/ بقره، 21» و تقوى را براى رسيدن به فلاح و رستگارى «وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ/ مائده، 100».

در قرآن، رستگاران داراى ويژگى‏هاى زير هستند:

13

الف: كسانى كه در برابر مفاسد جامعه، به اصلاحگرى مى‏پردازند. « آل عمران، 104»

ب: كسانى كه امر به معروف و نهى از منكر مى‏كنند. « آل عمران، 104»

ج: كسانى كه علاوه بر ايمان به رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله، او را حمايت مى‏كنند. « اعراف، 157»

د: كسانى كه از بخل دور هستند. «حشر، 9»

ه: كسانى كه در قيامت از حسنات، ميزانِ سنگين دارند. « اعراف، 8»

رستگارى، بدون تلاش بدست نمى‏آيد و شرايط و لوازمى دارد، از آن جمله در قرآن به موارد ذيل اشاره شده است:

14

براى فلاح و رستگارى، تزكيه لازم است. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها/ شمس، 9»

براى فلاح و رستگارى، جهاد لازم است. «جاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ/ مائده، 35»

براى فلاح و رستگارى، خشوع در نماز، اعراض از لغو، پرداخت زكات، پاكدامنى، عفت، امانتدارى، وفاى به عهد و دوام و پايدارى در نماز، لازم است.

پيام‏ها:

1. هدايتِ خاص الهى، براى مؤمنان واقعى تضمين شده است. «هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ»

15

2. ايمان و تقوا، انسان را به فلاح و رستگارى مى‏رساند. «لِلْمُتَّقِينَ»، يُؤْمِنُونَ، «الْمُفْلِحُونَ»

[سوره البقرة (2): آيه 6]

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ (6) همانا كسانى كه كفر ورزيده‏اند، براى آنها يكسان است كه هشدارشان دهى يا هشدارشان ندهى. آنها ايمان نخواهند آورد.

نكته‏ها:

قرآن، بعد از متّقين، كفّار را معرّفى مى‏كند. آنها كه در گمراهى و كتمانِ حقّ، چنان سرسختند كه حاضر به پذيرش آيات الهى نيستند.( كفر، به معناى پوشاندن و ناديده گرفتن است. به كشاورز و شب، كافر مى‏گويند. چون كشاورز دانه و هسته را زير خاك مى‏پوشاند و شب فضا را در برمى‏گيرد. كفران نعمت نيز به معنى ناديده گرفتن آن است. شخص منكر دين، به سبب اينكه حقايق و آيات الهى را كتمان مى‏كند و يا ناديده مى‏گيرد، كافر خوانده شده است.) چنان كه گروهى از آن كافران معاند، در برابر دعوت پيامبران، زبان قال و حالشان اين بود: «سَواءٌ عَلَيْنا أَ وَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْواعِظِينَ/ شعراء، 136، جواب قوم هود در برابر آن حضرت: براى ما وعظ و نصيحت تو اثرى ندارد، فرقى ندارد كه پند دهى يا از نصيحت دهندگان نباشى.»

اگر زمينه مساعد و مناسب نباشد، دعوت انبيا نيز مؤثّر واقع نمى‏شود.

باران كه در لطافت طبعش، خلاف نيست در باغ لاله رويد و در شوره‏زار، خَس‏

پیامها:

1. لجاجت و عناد و تعصّب جاهلانه، انسان را جماد گونه مى‏كند. «سَواءٌ عَلَيْهِمْ»

2. روش تبليغ براى كفّار، انذار است. اگر انذار و هشدار در انسان اثر نكند، بشارت و وعده‏ها نيز اثر نخواهند كرد.«سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ»

3. انتظار ايمان آوردنِ همه‏ى مردم را نداشته باشيد. «لا يُؤْمِنُونَ»

[سوره البقرة (2): آيه 7]

خَتَمَ اللَّهُ عَلى‏ قُلُوبِهِمْ وَ عَلى‏ سَمْعِهِمْ وَ عَلى‏ أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (7) خداوند بر دلها و بر گوش آنان مهر زده است و در برابر چشمانشان پرده‏اى است و براى آنان عذابى بزرگ است.

نكته‏ها:

مُهر بدبختى كه خداوند بر دل كفّار مى‏زند، كيفر لجاجت‏هاى آنان است. چنان كه مى‏خوانيم:«يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى‏ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ/مؤمن،35»

خدا بر دل افراد متكبّر و ستم‏پيشه، مهر مى‏زند.

و در آيه 23 سوره‏ى جاثيه نيز مى‏خوانيم:

خداوند بر دل كسانى كه با علم و آگاهى به سراغ هواپرستى مى‏روند مهر مى‏زند.

بنا بر اين مهر الهى نتيجه‏ى انتخاب بدِ خود انسان است، نه آنكه يك عمل قهرى و جبرى از طرف خدا باشد.

مراد از قلب در قرآن، روح و مركز ادراكات است. سه نوع قلب را قرآن معرّفى مى‏كند: قلب سليم، قلب منيب و قلب مريض.

ويژگى‏هاى قلب سليم:

الف: قلبى كه در آن جز خدا نيست. «ليس فيه احد سواه/ نور الثقلين، ج 4، ص 57»

ب: قلبى كه پيرو راهنماى حقّ، توبه كننده از گناه و تسليم حقّ باشد. « نهج البلاغه، خطبه 214»

ج: قلبى كه از حبّ دنيا، سالم باشد. « تفسير صافى »

د: قلبى كه با ياد خدا، آرام مى‏گيرد. « فتح، 4»

ه: قلبى كه در برابر خداوند، خاشع است. « حديد، 16»

البتّه قلب مؤمن، هم با ياد خداوند آرام مى‏گيرد و هم از قهر او مى‏ترسد. «إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ/ انفال، 2» همانند كودكى كه هم به والدين آرام مى‏گيرد و هم از آنان حساب مى‏برد.

ويژگى‏هاى قلب مريض

الف: قلبى كه از خدا غافل است و لايق رهبرى نيست. «لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ/ كهف، 28»

ب: دلى كه دنبال فتنه و دستاويز مى‏گردد. «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ/ آل عمران، 7»

ج: دلى كه قساوت دارد. «جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِيَةً/ مائده، 13»

د: دلى كه زنگ گرفته است. «بَلْ رانَ عَلى‏ قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ/ مطففين، 14»

ه: دلى كه مهر خورده است. «طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ/ نساء، 155»

ويژگى قلب منيب

قلب منيب، آن است كه بعد از توجّه به انحراف و خلاف، توبه و انابه كرده و به سوى خدا باز گردد. ويژگى بارز آن تغيير حالات در رفتار و گفتار انسان است.

خداوند در آيات قرآنى، نه صفت براى قلب كفّار بيان كرده است:

الف: انكار. «قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ/ نحل، 22»

ب: تعصّب. «فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ/ فتح، 26»

ج: انحراف. «صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ/ توبه، 127»

د: قساوت. «فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ/ زمر، 22»

ه: موت. «لا تُسْمِعُ الْمَوْتى/ روم، 52»

و: زنگار. «بَلْ رانَ عَلى‏ قُلُوبِهِمْ/ مطففين، 14»

ز: مرض. «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ/ بقره، 14»

ح: ضيق. «يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً/ انعام، 125»

ط: طبع. «طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ/ نساء، 155»

قلب انسان، متغيّر است. لذا مؤمنان اينچنين دعا مى‏كنند: «رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا خدايا! دلهاى ما را بعد از آنكه هدايت نمودى، منحرف مساز./ آل عمران، 8» امام صادق عليه السلام مى‏فرمودند: اين جمله (آيه) را زياد بگوييد و خود را از انحرافات در امان ندانيد/ تفسير نور الثقلين، ج 1، ص 319.

پيام‏ها:

1. درك نكردن حقيقت، بالاترين كيفر الهى است. «خَتَمَ اللَّهُ عَلى‏ قُلُوبِهِمْ»

2. كفر و الحاد، سبب مهر خوردن دلها و گوش‏هاست. «الَّذِينَ كَفَرُوا»،«خَتَمَ اللَّهُ»

3. در اثر كفر، امتيازات اساسى انسان (درك حقايق و واقعيّات) سلب مى‏شود«الَّذِينَ كَفَرُوا»،«خَتَمَ اللَّهُ».

4. كيفر الهى، متناسب با عمل ماست. «الَّذِينَ كَفَرُوا»، «خَتَمَ اللَّهُ» جزاى كسى كه حقّ را فهميد و بر آن سرپوش گذاشت، آن است كه خدا هم بر چشم، گوش، روح و فكرش سرپوش گذارد. در واقع انسان، خود عامل بدبختى خويش را فراهم مى‏كند. امام رضا عليه السلام فرمود: مُهر خوردن، عقوبت كفر آنهاست/ تفسير نور الثقلين، ج 1، ص 27.

[سوره البقرة (2): آيه 8]

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنِينَ

و گروهى از مردم كسانى هستند كه مى‏گويند: به خدا و روز قيامت ايمان آورده‏ايم، در حالى كه مؤمن نيستند.

نكته‏ها:

در آغاز اين سوره، براى معرّفى مؤمنان چهار آيه و براى شناسايى كفّار دو آيه آمده است. در اين آيه و آيات بعد كه شمار آن سيزده آيه است، گروه سومى را معرّفى مى‏كند كه منافق هستند. اينان نه ايمان گروه اوّل را دارند و نه جرأت و جسارت گروه دوم را در ابراز كفر. منافق، همانند موش صحرايى است كه براى لانه‏اش دو راه فرار قرار مى‏دهد، يكى از آن دو را باز مى‏گذارد و از آن رفت و آمد مى‏كند و ديگرى را بسته نگه مى‏دارد. هر گاه احساس خطر كند با سر خود راه بسته را باز كرده و مى‏گريزد. نام سوراخ مخفى موش «نافقاء» است كه كلمه منافق نيز از همين واژه گرفته شده است. « قاموس و مفردات»

نفاق، داراى معناى گسترده‏اى است كه هر كس زبان و عملش هماهنگ نباشد، سهمى از نفاق دارد. در حديث مى‏خوانيم

اگر به امانت خيانت كرديم و در گفتار دروغ گفتيم و به وعده‏هاى خود عمل نكرديم، منافق هستيم گرچه اهل نماز و روزه باشيم. « سفينة البحار، ج 2، ص 605»

نفاق، نوعى دروغِ عملى و اعتقادى است و رياكارى نيز نوعى نفاق است. « تفسير نمونه»

پيام‏ها

1. ايمان، يك مسئله قلبى است و به اظهارات انسان بستگى ندارد. «ما هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»

2. اساس ايمان، ايمان به مبدأ و معاد است. «آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ»

3. خداوند از درون انسان، آگاه است. «وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»

[سوره البقرة (2): آيه 9]

يُخادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ ما يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ

(منافقان به پندار خود) با خداوند و مؤمنان نيرنگ مى‏كنند در حالى كه جز خودشان را فريب نمى‏دهند، امّا نمى‏فهمند!

نكته‏ها:

«شعور» از ريشه‏ى «شَعر» به معناى مو مى‏باشد. كسى كه داراى فهم دقيق و موشكافانه باشد، اهل درك و شعور است. بنا بر اين منافق گمان مى‏كند كه ديگران را فريب مى‏دهد، زيرا درك درست ندارد. «ما يَشْعُرُونَ» مراد از حيله و مكر منافقان با خدا، يا خدعه و نيرنگ آنان با احكام خدا و دين الهى است كه آن را مورد تمسخر و بازيچه قرار مى‏دهند و يا به معناى فريبكارى نسبت به پيامبر خداست. يعنى همانگونه كه اطاعت و بيعت با رسول خدا، اطاعت و بيعت با خداست (("مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ" هر كس از رسول پيروى كند، قطعاً از خدا پيروى كرده است. نساء،80. "إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ" كسانى كه با تو بيعت كنند، همانا با خدا بيعت نموده‏اند. فتح،1.)) خدعه با رسول خدا به منزله خدعه با خدا مى‏باشد كه روشن است اينگونه فريبكارى و نيرنگ بازى با دين، خدعه و نيرنگ نسبت به خود است. چنان كه اگر پزشك، دستور مصرفِ دارويى را بدهد و بيمار به دروغ بگويد كه آنها را مصرف كرده‏ام، به گمان خودش پزشك را فريب داده و در حقيقت خود را فريب داده است و فريب پزشك، فريب خود اوست.

برخورد اسلام با منافق، همانند برخورد منافق با اسلام است. او در ظاهر اسلام مى‏آورد، اسلام نيز او را در ظاهر مسلمان مى‏شناسد. او در دل ايمان ندارد و كافر است، خداوند نيز در قيامت او را با كافران محشور مى‏كند.

در روايتى از پيامبر اكرم صلى اللَّه عليه و آله مى‏خوانيم:

رياكارى، خدعه با خداوند است. « تفسير نور الثقلين»

قرآن، بازتاب كار نيك و بد انسان را براى خود او مى‏داند. چنان كه در اين آيه مى‏فرمايد:

خدعه با دين، خدعه با خود است نه خدا.

و در جاى ديگر مى‏فرمايد: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها/ اسراء، 7» اگر نيكى كنيد، به خود نيكى كرده‏ايد و اگر بدى كنيد، باز هم به خود.

و يا در جاى ديگر مى‏فرمايد: «وَ لا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ/ فاطر، 43» نيرنگ بد، جز سازنده‏اش را فرا نگيرد.

پيام‏ها:

1. حيله‏گرى، نشانه‏ى نفاق است. «يُخادِعُونَ اللَّهَ»

2. منافق، همواره در فكر ضربه زدن است. «يُخادِعُونَ» (كلمه «خدعه» به معناى پنهان كردن امرى و اظهار نمودن امر ديگر، به منظور ضربه زدن است./ تفسير راهنما)

3. آثار نيرنگ، به صاحب نيرنگ بر مى‏گردد. «وَ ما يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ»

4. منافق، بى‏شعور است و نمى‏فهمد كه طرف حساب او خداوندى است كه همه‏ى اسرار درون او را مى‏داند«يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ/ غافر، 19» و در قيامت نيز از كار او پرده برمى‏دارد« يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ/ طارق، 9»

5. وَ ما يَشْعُرُونَ: جمله «و ما يشعرون» را دوگونه مى‏توان معنا نمود: يكى آنكه شعور ندارند كه خدا اسرارشان را مى‏داند و ديگرى اينكه شعور ندارند كه در حقيقت به خود ضربه مى‏زنند.

6. خدعه و حيله، نشانه‏ى عقل و شعور نيست. « در روايات مى‏خوانيم: عقل واقعى آن است كه توسط آن، انسان خداوند را بندگى نمايد.» «يُخادِعُونَ»«ما يَشْعُرُونَ»

[سوره البقرة (2): آيه 10]

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْذِبُونَ

در دلهاى منافقان، بيمارى است پس خداوند بيمارى آنان را بيافزايد. و براى ايشان عذابى دردناك است، به سزاى آنكه دروغ مى‏گويند.

نكته‏ها:

بيمارى، گاهى مربوط به جسم است، نظير آيه‏ى 185 سوره بقره «وَ مَنْ كانَ مَرِيضاً» كه درباره احكام روزه بيماران مى‏باشد. و گاهى مربوط به روح، نظير اين آيه «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» كه درباره بيمارى نفاق مى‏باشد.

داستان منافق، به لاشه و مردارى بد بو مى‏ماند كه در مخزن آبى افتاده باشد. هر چه آب در آن بيشتر وارد شود، فسادش بيشتر شده و بوى نامطبوع و آلودگى آن افزايش مى‏يابد. نفاق، همچون مردارى است كه اگر در روح و دل انسان باقى بماند، هر آيه و حكمى كه از طرف خداوند نازل شود، به جاى تسليم شدن در برابر آن، دست به تظاهر و رياكارى مى‏زند و يك گام بر نفاق خود مى‏افزايد. اين روح مريض، تمام افكار و اعمال او را، رياكارانه و منافقانه مى‏كند و اين نوعى افزايش بيمارى است. «فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً» شايد جمله‏ى «فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً» نفرين باشد. نظير «قاتَلَهُمُ اللَّهُ» يعنى اكنون كه در دل بيمارى دارند، خدا بيمارى آنان را اضافه كند.

پيام‏ها:

1. نفاق، يك مرض روحى و منافق بيمار است. همانطور كه بيمار، نه سالم است و نه مرده، منافق هم نه مؤمن است و نه كافر. «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»

2. اصلِ انسان، دل و روح اوست. «فَزادَهُمُ اللَّهُ» (حقّ اين بود كه بگويد «فزادها اللَّه مرضاً» يعنى در دل آنان مرض بود، خداوند مرض دلها را زياد نمود. ولى فرمود: مرض خود آنان را زياد نمود. پس قلب انسان، به منزله تمام انسان است. زيرا اگر روح و قلب منحرف شود، آثارش در سخن و عمل هويداست.

3. نفاق، رشد سرطانى دارد.«فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً» (در قرآن، آياتى را مى‏خوانيم كه در آن اوصاف پسنديده‏اى همچون: علم، هدايت و ايمان، قابل افزايش معرّفى شده است. همانند: «زِدْنِي عِلْماً» طه، 114 و «زادَتْهُمْ إِيماناً» انفال، 2 و «زادَهُمْ هُدىً» محمد، 17. همچنين برخى از امراض و اوصاف ناپسند مانند: رجس، نفرت، ترس و خسارت نيز قابل ازدياد دانسته شده‏اند. همانند: «فَزادَتْهُمْ رِجْساً» توبه، 125 و «زادَهُمْ نُفُوراً» فرقان، 60 و «ما زادُوكُمْ إِلَّا خَبالًا» توبه، 47 و «وَ لا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَساراً» اسراء، 82. با توجّه به آيات مذكور، معلوم مى‏شود كه سنّت خداوند، آزادى دادن به هر دو گروه خير و شر است. «كُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ» اسراء، 20.)

4. زمينه‏هاى عزّت و سقوط را، خود انسان در خود به وجود مى‏آورد. «لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْذِبُونَ»

5. دروغگويى، از روشهاى متداول منافقان است. «كانُوا يَكْذِبُونَ»

[سوره البقرة (2): آيه 11]

وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قالُوا إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ

هر گاه به آنان (منافقان) گفته شود در زمين فساد نكنيد، مى‏گويند: همانا ما اصلاحگريم.

پيام‏ها:

1. گرچه منافقان پندپذير و نصيحت خواه نيستند، ولى بهتر است با آنها سخن گفت و نهى از منكر كرد. «قِيلَ لَهُمْ»

2. نفاق، عامل فساد است. «لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ»

3. منافق چند چهره بودن خود را مردم‏دارى و اصلاح طلبى مى‏داند. «إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ»

4. منافق، فقط خود را اصلاح‏طلب معرّفى مى‏كند. «إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (ممكن است كسى در حدّ اعلاى بيمارى روحى باشد، ولى خيال كند كه سالم است.)